ساختار نظام قبایل از عصر جاهلی تا رحلت پیامبر (ص)

قائدان، اصغر

یکی از مهمترین ارکان ساختار اجتماعی و سیاسی‏ جزیرة العرب در صدر اسلام نظام قبیله‏ای است که‏ نقش مهمی در حساس‏ترین مقطع زمانی-هنگام‏ رحلت رسول اکرم(ص)-داشته است.اهمیت شناخت‏ این نظام قبیله‏ای تا به آن حد است که بدون آگاهی‏ کامل از آن نمی‏توان تحولات دنیای اسلام،پس از رحلت پیامبر و دورهء خلفا را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

در دورهء جاهلیت،اساس پیوند اجتماعی در جزیرة العرب،قبیله بود.به رغم اختلاف نظری که میان‏ محققان و نسب‏شناسان اسلامی در باب تعریف‏ واحدهای اجتماعی وجود دارد،همهء آنان بر این‏ موضوع که قبیله اساسی‏ترین و مهمترین واحد اجتماعی در جامعه به شمار می‏آمد متفق‏اند.بسیاری‏ از منابعی که از واحدهای اجتماعی جامعه جاهلی‏ سخن گفته‏اند اولین واحد اصیل و حقیقی پس از شعب(1)را قبیله دانسته‏اند(2).

قبیله در جامعهء عصر جاهلی نه تنها شالودهء حیات و بقای تمام پیوستگی‏های فردی و اجتماعی عرب به‏ شمار می‏رفت،بلکه تمام ارکان شخصیت و اندیشهء او را نیز شکل می‏داد.در جامعه قبیله‏ای عصر جاهلی، همانند تمام جوامع قبیله‏ای و حتی شدیدتر از آنها، اصالت در همهء احوال با قبیله بوده نه با فرد وابسته به‏ آن.

اساس حساسیت و تفاخر و غرور شاعران جاهلی نیز متوجه قبیلهء خویش است نه شعبی که قبیله از آن‏ ناشی شده است.در دوران خلفا به ویژه عصر خلیفهء دوم نیز که بنا به مصالح اجتماعی و یا سیاسی، ساکنان شهرها تحت دسته‏بندی‏های ویژه‏ای قرار می‏گرفتند،اساس دسته‏بندی را تعلق افراد به قبیله، تشکیل می‏داد.اگر نظری به منابع نسب شناسان عرب‏ و مورخان کنیم خواهیم دید اصل تقسیم‏بندی آنان در معرفی رجال و صحابه و...قبیله است.

در این مقاله ابتدا نظام قبیله‏ای از لحاظ ساختار اجتماعی و سیاسی مورد بحث قرار گرفته و سپس‏ نقش قبایل به هنگام رحلت رسول خدا(ص)در جزیرة العرب و بویژه ابتدای دوران خلافت ابو بکر به طور مفصل تشریح شده است.

تعریف قبیله و ساختار اجتماعی و سیاسی نظام‏ قبیله‏ای

قبیله نزد علمای لغت و نسب عبارت از جماعت و گروهی است که به یک پدر واحد منتسب بوده و از آن‏ ریشه می‏گیرند(3).همانند کلب،تمیم،اوس،خزرج، قیس و...(4)در بعضی موارد قبیله به مادری واحد منسوب می‏گردد که بعضی از نسابین از پیمان‏ مصاهرت و دامادی که بین قبایل مختلف عرب از قدیم‏ترین ایام بسته شده سخن گفته‏اند.بدین گونه‏ است که از لحاظ بافت اجتماعی و فرهنگی،در بعضی‏ از قبایل عرب ردپای مادر سالاری دیده می‏شود.

گاهی قبیله به کسی که حضانت و حفاظت از آن‏ قبیله را بر عهده دارد منسوب می‏گردد مثل عکل و گاهی نام قبیله از اسم مکان زندگی گرفته می‏شود چون بجیله؛و یا اینکه به یک لقب منتسب می‏گردد مثل خندف(5).

نکته‏ای که در ارتباط با نامگذاری قبایل عرب مطرح‏ است نامهای حیوانات است نه یک پدر واحد.مثل بنی‏ یربوع(فرزندان موش)؛بنی اسد(فرزندان شیر)؛بنی‏ ثور(فرزندان گاو)؛بنی حجش(فرزندان الاغ)؛بنی‏ جرار(فرزندان ملخ)؛بنی حمامه(فرزندان کبوتر)؛بنی‏ دبّ(فرزندان خرس)؛بنی ذئب(فرزندان گرگ)؛بنی‏ عنز(فرزندان بز)؛بنی غراب(فرزندان کلاغ)؛بنی فهد (فرزندان یوزپلنگ)؛بنی قرد(فرزندان میمون)؛بنی‏ کلب(فرزندان سگ)؛بنی نمر(فرزندان پلنگ)و...

عده‏ای بر آنند که علت نامگذاری قبایل عرب به‏ حیوانات باید نوعی اعتقاد به توتم در جزیرة العرب باشد این سخن قابل نقض و رد است زیرا هیچیک از مورخانی که از ادیان عصر جاهلیت سخن گفته‏اند اشاره‏ای به توتم پرستی نکرده‏اند.مطلب دیگر این که‏ اعراب گوشت حیوانات را می‏خوردند،بنابراین‏ نمی‏توانسته‏اند به توتم اعتقاد داشته باشند.اصل‏ مطلب این است که قبایل بخاطر تفاؤل،این نامگذاری‏ را داشته‏اند.از آنجا که هر کدام از حیوانات دارای‏ صفت خاصی بوده‏اند که به رغم قبایل،منعکس کنندهء ویژگی آنان بوده،خود را منسوب به آن حیوانات‏ می‏دانسته‏اند.مثلا بنی کلب(فرزندان سگ)خود را واجد صفت وفاداری-که از ویژگی‏های سگ است- می‏پنداشتند.از سوی دیگر اعراب بخاطر انسی که با حیوانات پیرامون خود داشتند علاقه‏مند بودند صفات‏ آنها را در افراد قبیله خود وارد سازند.از همین روی،نام‏ آن حیوانات را برای خود برمی‏گزیدند.

به این ترتیب روشن می‏شود که این مسائل در عصر جاهلی توتم نبوده و ارتباطی با آن نداشته است.

قبیله دارای سه رکن نسب،عصب،و حسب بوده‏ است.

1-نسب:هر قبیله از پدری واحد سرچشمه‏ می‏گرفته است.در میان قبایل کوچک شاخصهء تعیین‏ نسب بسیار مهم بوده و تمام افراد شناسنامهء قبیله‏ای‏ داشته‏اند.آنها باید می‏دانستند که نیایشان کیست و تا چه اندازه نژادشان خالص و اصیل مانده است.

2-عصب:یعنی داشتن تعصب نسبت به قبیله از جانب آحاد و اعضای قبیله.افراد قبیله معتقد بودند که‏ باید عصب و عرق قبیله‏ای داشته باشند.در حقیقت، عصب به معنی علقه و بستگی و حیات است.حفظ موجودیت قبیله وظیفه کسی بود که می‏خواست‏ عصبیت قبیله را حفظ کند.

3-حسب:حسب عبارت از مجموعه و یا پروندهء تلاشها،جنگها،حوادث،رخدادها و در یک کلام به‏ معنای افتخاراتی است که یک قبیله می‏آفریده است، این حسب به وسیله کاهن(6)و شاعر(7)و خطیب(8) حفظ می‏شد.

ساختار اجتماعی قبایل و مدن در عصر جاهلی

ساکنان جزیرة العرب بر اساس طبیعت متفاوت‏ خویش به دو بخش اصلی تقسیم می‏شدند:

1-بادیه نشین و اهل وبر

2-شهرنشین و اهل مدر «وبر»به معنای مو و کرک است:به کسانی«وبری» گفته می‏شود که در خیمه‏هایی که از مو و کرک شتران‏ بافته شده زندگی می‏کنند.«وبری»ها بیابان نشین و کوچنده‏اند و در مکانی خاص سکونت دائم ندارند.

«مدر»به معنای گل پخته است.به کسانی«مدری» گفته می‏شود که در شهر و در خانه‏هایی که از گل‏ ساخته می‏شود زندگی می‏کنند.«مدری»ها وابستگی‏ کامل به زمین،زراعت و تجارت داشته و در شهر زندگی‏ می‏کنند و طرز معیشت آنها با«وبری»ها بسیار متفاوت‏ است.

چنان که فیلیپ حتی دربارهء خصوصیات و تحولات‏ این ساختار می‏نویسد:«ما به طور دقیق میزان‏ گروههای عرب وبری و یا مدری را نمی‏توانیم مشخص‏ کنیم زیرا همواره سیر تکامل تدریجی،گروههای‏ جدیدی را به وجود آورده که نیمی از آنان بدوی و نیمی‏ دیگر حضری و یا شهری هستند.ساکنان شهرها یعنی‏ مدری‏ها که در گذشته وبری و بدوی بوده‏اند تمامی‏ خصلتها و مظاهر بادیه نشینی را از خود دور نساخته‏اند و در جریان انتقال از بدویت به شهرنشینی به طور کامل این خصلتها را از دست نداده و یا آنها را از خود دور نساخته‏اند.به این نحو خون حضری هنگامی که در فرزندان بادیه داخل می‏شود امتزاجی بین آن دو به‏ وجود می‏آید.حتی در عصر حاضر در اطراف سرزمین‏ شام شاهد منازلی هستیم که درجهء وسط میان خانه و خیمه هستند.بدوی این حق را بر خود قائل است که‏ آنچه نیازمند آن است از مسائل و امور مختلف زندگی- که همسایهء شهرنشین وی از آن برخوردار است-را از او بگیرد و حتی گاهی در این امر به زد و خورد و هجوم و شبیخون دست می‏زند.بدوی به اعتبار دیگر،جنسی از اجناس بشر است که حالت او تا امروز از بین نرفته و به‏ خاطر موقعیت فرهنگی آن هرگز از بین نمی‏رود و تغییر نمی‏کند.او همواره همانند اجدادش زندگی‏ می‏کند و با عادات غریب انس ندارد.مسکن او خیمه‏ای از موی بز و وبرالابل است.گوسفند و شتر می‏چراند.تربیت گوسفندان و شتران در درجهء اول و تربیت اسبان و تولید و شکار و هجوم و غارت در درجهء دوم اهمیت برای آنان و ادامه زندگی آنان است.در این‏ قبایل بدوی،غزوه و یا جنگ مهمترین مسأله اقتصادی‏ و اجتماعی است که بقای آنان را تضمین می‏کند و از ارکان و ستونهای بنای اقتصادی در گروههای‏ اجتماعی است که بقای آنان را تضمین می‏کند و از ارکان و ستونهای بنای اقتصادی در گروههای‏ اجتماعی بدوی است.حبّ جنگ بر نفوس بادیه‏ مستولی است و به یک عمل مزمن تبدیل شده است.

مثلا قبایل نصرانی مثل بنی ثعلب همواره در حال‏ جنگ بوده و به هیچ معیار عقلی و دینی پایبند نبودند.

قبایل ضعیف یا حضری مقیم در دل صحرا برای اینکه‏ از تعدی قبایل قوی مصون و ایمن باشند به قبایل یاد شده«الخوه»می‏پرداختند.«الخوه»یعنی پول و بهایی‏ که برای حق حیات و زندگی در زیر سایه امنیت و صلح‏ می‏دادند.(9)

بدویان در قالب نظام عشیره‏ای و وحدت خانوادگی‏ انسجام می‏یافتند.هر خانواده دارای یک خیمه یا خانه‏ بود.«حی»در فرهنگ نظام قبیله‏ای برابر با خانواده یا خاندان است.هر قبیله از تعدادی اقوام یا احیاء یا عشایر پدید می‏آمد که از لحاظ نسب با یکدیگر مرتبط بودند و همگی آنان از یک رئیس تبعیت می‏کردند که‏ به لحاظ سن از همه بزرگتر بود و به هنگام فراخوانی‏ وی برای جنگ می‏شتافتند.

ارتباط و همبستگی در کیان قبیله به رابطهء خونی‏ (خواه حقیقی و خواه وهمی)باز می‏گشته است.

سیادت و رهبری در قبیله

در نظام قبیله‏ای معمولا اشراف عهده‏دار امور قبیله‏ هستند و تصمیمات در مجلسی اتخاذ می‏گردد که‏ ریاست آن را پیشوای قبیله بر عهده دارد.حل و فصل‏ امور مهم و خطیر مثل درگیری در چراگاههای قبیله، اعلان جنگ یا خاتمهء آن و سایر اموری که نیاز به‏ مشورت و تبادل افکار بین بزرگان و رجال قبیله دارد با این مجلس است.

ریاست قبیله منصبی نیست که فرد یا افرادی از قبیله برای رسیدن به آن طمع کنند.روح دمکراسی در این دولت کوچک یعنی قبیله پا برجاست،همه افراد با هم در حقوق مساوی هستند و هر فرد می‏تواند با رئیس قبیله با جرأت حرف بزند و کارهای او را به‏ محاسبه بکشاند.

شکل روشن و کاملی از شیوه اختیار رئیس قبیله را نمی‏توان به راحتی دریافت.در نظام عشیره‏ای کنونی‏ منصب شیخ(رهبر عشیره)موروثی است و شیخ قبیله‏ قادر است از بین برادران،فرزندان و یا احفاد خود، فردی را برای جانشینی انتخاب کند.چه بسا شیخ‏ قبیله کودکی خردسال است که تحت ولایت یکی از نزدیکانش قرار می‏گیرد تا به سن رشد برسد.شک‏ نیست که انتقال رهبری به شیوه وراثت از روشهای‏ اصلی در اجتماع و نظام قبیله‏ای قدیم بوده.با این حال‏ اختیارات رئیس تنها به وراثت قائم نبوده است.به‏ عبارت دیگر صفات یک فرد هم در تعیین او به عنوان‏

رئیس و هم در میزان و حدود اختیارات نقش داشته‏ است.صفات رئیس قبیله را علم،شجاعت،وقار و مهابت،تواضع،حمایت از همسایه،یاری بندگان، غیرتمندی،ایثار و نظایر آن تشکیل می‏داده است.

به این صفات باید دو ویژگی دیگر نیز افزود:قیافه‏ ظاهری و سن.کهولت سن در اغلب موارد از شرایط اصلی ریاست بوده است زیرا قبیله اطمینان نداشته که‏ قلاده امور خود را به دست جوانان کم سن و سال‏ بسپارد.رئیس قبیله معمولا از قداست خاصی در میان‏ افراد برخوردار بوده و از او و هم از اشراف و و بزرگان‏ قبیله-با تعظیم و تفخیم یاد می‏شده است.

در رأس قبایل،قبیله‏ای که پادشاهان و مکرّبان به آن‏ منسوب بودند قرار داشتند مثل معین،سبا،قتبان و... پس از آن قبایل کم اهمیت‏تر دیگر قرار می‏گرفتند.در داخل هر قبیله نیز تفاوتهایی دیده می‏شد و بر همین‏ اساس افراد در درجات و منازل مختلف قرار می‏گرفتند.در رأس آنان صاحبان شورا و مشورت و نظر قرار داشتند که پادشاهان با آنان مشورت می‏کردند.

این طبقه فوق قانون بودند و امتیازات خاصی داشتند.

در کنار آنان صاحبان زمین و ملک و مال قرار داشتند.

طبقات دیگر در رده‏های بعدی واقع‏ می‏شدند و اسفل درجات، «آدم»یا«الخدم»نامیده می‏شد.(10)

حکم و فرمان رئیس قبیله فرمانی بود که به‏ شخصیت و جایگاه او بسته بود.اگر این رئیس قوی، بردبار و با ابهت بود،جایگاه قبیله را بالا می‏برد و مکانت و منزلت آن را بین قبایل افزایش می‏داد و ارادهء خود را بر دیگر قبایل نیز حاکم می‏ساخت:اما اگر ضعیف بود،طمعکاران در قبیلهء او نفوذ کرده و باعث‏ پراکندگی و تفرقه بین قبیله می‏شدند.رئیس قبیله در حکم روح قبیله بود که شأن و جایگاه آن را ترقی یا تنزل‏ می‏داد.حکم رئیس قبیله،بدون مشورت و نظر با بزرگان صادر نمی‏شد بلکه نظر و رأی بزرگان و عاقلان‏ و شجاعان قبیله در آن لحاظ می‏گردید.به بیان دیگر، حکم،تصمیم مجلس بزرگان بود که در خانهء رئیس‏ قبیله بر آن اتفاق حاصل می‏شد و رئیس قبیله آن را ابلاغ می‏کرد تا برای همگان لازم الاتباع شود.اگر حادثه و یا مسأله‏ای پیش می‏آمد عقلای قوم در «مجلس»جمع شده و به بحث می‏پرداختند.(11)

از آنجا که مردم تمامی اختیارات خود را به رئیس‏ قبیله سپرده بودند،هر تصمیمی که او در زمینه‏های‏ اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی می‏گرفت.بی‏چون و چرا مورد پذیرش واقع می‏شد.اگر رئیس قبیله‏ای‏ بنابر مصالحی به ادیانی چون مسیحیت،یهودیت و یا حتی زرتشتیگری می‏گروید همهء مردم آن قبیله‏ می‏پذیرفتند.این امر هنگام ظهور اسلام تبلور کامل‏ یافت.اگر رئیس قبیله به اسلام می‏گروید تمامی افراد قبیله مسلمان می‏شدند و اگر رئیس قبیله در مقابل‏ اسلام می‏ایستاد همهء افراد قبیله موضعی خصمانه علیه‏ اسلام می‏گرفتند.

رئیس یک قبیله در ازای خدماتی که برای سرپرستی‏ و هدایت قبیله انجام می‏داد حقوقی ویژه داشت.برای‏ رؤسای قبایل بر حسب جایگاه و منزلت خود در میان‏ قبیله امتیازات و حقوق خاصی تعیین شده بود که این‏ حق در مقابل اقدام و زحمات او در جهت مصالح‏ زیردستان اعطا می‏شد.حقوق یک رئیس قبیله شامل‏ «مرباع»،«صفایا»،«نشیطه»و«فضول»می‏گردید.(12)

مرباع حقی قدیمی و معادل یک چهارم غنایم به‏ دست آمده بود که در بیشتر قبایل تا ظهور اسلام هم پا برجا بود.صفایا به میزان مورد نیازی از غنایم گفته‏ می‏شد که قبل از تقسیم،رئیس قبیله آن را به خود اختصاص می‏داد.نشیطه یعنی آنچه که در مسیر عزیمت به محل جنگ و پیش از آغاز جنگ به غنیمت گرفته می‏شد.فضول به چیزهایی اطلاق می‏شد که‏ چون قلیل و کم بود قابل تقسیم نبود مانند شتر و اسب‏ و...(13)

قحطانیان و عدنانیان

اعراب جزیرة العرب را در مجموع به دو دستهء مهم و بزرگ قحطانی و عدنانی تقسیم کرده‏اند.نسّابین عرب‏ این تقسیم‏بندی را از تورات گرفته‏اند.آنان گفته‏اند که‏ همهء اعراب از نسل سام بن نوح هستند.همچنین‏ معتقدند که«عابر بن شانح»(پسر سام بن نوح)دو فرزند بنامهای«یقطن»(که از نظر اکثر نسابین همان‏ قحطان است)و فالخ-که عدنان جد قبایل عدنانی از فرزندان اوست-داشته است.

در مورد قحطان(14)اختلاف است.بعضی وی را برادر یقطان دانسته و بعضی وی را همان یقطن‏ می‏دانند که در تورات آمده است.(15)

قحطان فرزندی به نام یعرب داشته که اعراب را به‏ همین سبب«عرب»نامیده‏اند.به فرزندان قحطان‏ عاربه می‏گویند:چون در سرزمین عرب ساکن شده‏اند.

از سویی به سبب سکونت ایشان در سرزمین یمن آنها را«اعراب یمانی»نامیده‏اند.(16)آنان در مناطق جنوبی‏ جزیرة العرب زندگی کرده و پس از خراب شدن«سد مأرب»به سوی شمال شبه جزیره مهاجرت کردند.

بعضی در«غسان»و برخی در«یثرب»(مدینة النبی) ساکن شدند.دو قبیلهء اوس و خزرج که در اسلام انصار نامیده شدند از اعراب قحطانی‏اند.این اعراب نسبت به‏ اعراب عدنانی دارای فرهنگ و تمدن و پیشینهء تاریخی‏ درخشانتری هستند و به«عرب خالص»اشتهار دارند.

اعراب عدنانی فرزندان عدنان جد بیستم رسول‏ خدا(ص)هستند که آنان را«عرب ناخالص»یا«مستعربه» گویند زیرا به سبب مجاور بودن با اعراب خالص و یا اختلاط با آنان عرب شده‏اند.این عده را اعراب عدنانی‏ و به سبب این که از نسل اسماعیل(ع)هستند اعراب‏ اسماعیلی خوانده و نامهای دیگری از قبیل نزاری،بنی‏ قیدار،معدی،بنی شرق و...نیز بر آنان نهاده‏اند.

طایفهء«قریش»که رسول خدا(ص)و بنی هاشم نیز از آنان هستند از اعراب عدنانی هستند.مردم طائف‏ (ثقیف)و بیشتر مردم مکه و اطراف آن از اعراب عدنانی‏ هستند.اینان زبان عربی را از قبیله جرهم که در آن‏ هنگام اسماعیل(ع)داماد آنها شد فرا گرفته‏اند و زبان‏ خودشان را رها کرده‏اند.(17)

تمام نسابین ذکر کرده‏اند که عدنان دو فرزند به نام‏ «معد»و«عکّ»داشته است.معد فرزندانی بنام نزار و قنص داشته که بسیاری از قبایل عدنانی نسبشان به‏ نزار برمی‏گردد و گفته‏اند او چهار فرزند بنام«مضر»، «ربیعه»،«ایاد»و«انمار»داشته است.(18)

به گفتهء اخباریون،عدنان با بخت النصر پادشاه بابل‏ (604-561 ق-م)معاصر بوده است.نسب عدنان را در کتب برخیا دیده‏اند.ایاد که از فرزندان نزار است از محل سکونت اصلی خویش بخاطر جنگهایی کوچ‏ کرده و فرزندان وی بعضی به عراق و برخی به بحرین و شام مهاجرت کرده‏اند.(19)میان ایرانیان و ایاد نیز جنگی واقع شده که در این جنگ(دیر الجماجم) ایرانیان شکست خورده‏اند.(20)

تحلیلی بر ساختار نظام قبیله‏ای مقارن ظهور اسلام و دوران رسول خدا(ص)

چنان که در مباحث پیشین شرح آن رفت،در جزیرة العرب،مقارن ظهور اسلام دو جناج نیرومند وجود داشتند که از دیر زمانی،جهت تسلط بر شبه‏ جزیره و ارکان سیاسی،اجتماعی،اقتصادی و دینی آن‏ دست به تلاشهای دامنه‏داری زده و بارها به رقابتهای‏ گسترده‏ای پرداخته بودند.این دو جناح نیرومند عبارت بودند از اعراب یمانی(قحطانی)و اعراب‏ عدنانی(حجازی).با کوچ یمانیان به سرزمینهای‏ شمالی شبه جزیره از جمله یثرب(مدینة النبی(ص)و غسان در بادیة الشام این رقابتها ابعاد گسترده‏تری‏ یافت.اعراب عدنانی که اغلب در شهرهای اصلی حجاز مثل مکه و طائف ساکن بودند خود شامل قبایلی‏ مختلف با آداب و رسوم و سنتهای متفاوت بودند.این‏ دو جناح سالها با یکدیگر بر سر پرده‏داری کعبه، سقایت،رفادت و پذیرایی از زایران بیت الله رقابت و درگیری داشتند بویژه که این درگیری از هنگام سلطه‏ خزاعه و سپس قصی بن کلاب آغاز و در دوران فرزندان‏ بنی عبد مناف شدت گرفت.(21)در این دوران رقابتها باعث بر افروختن آتش جنگی هولناک شد.قبایل‏ طرفدار بنی عبد شمس و هاشم هر یک پیمانهایی با نام‏ احلاف و یا حلف المطیبین بستند و آماده درگیری‏ شدند لیکن با میانجیگری بزرگان،این درگیری با تقسیم‏بندی قدرت و وظایف مربوط به خانه کعبه پایان‏ یافت و قبایل مختلف همگی در امور بیت الله به طور مشترک مناصبی را در دست گرفتند ولی همواره‏ کینه‏ها و نقارها چون آتش زیر خاکستر،مترصد میدانی‏ برای اشتغال بود.از سوی دیگر،جناح نیرومند اعراب‏ قحطانی که در مدینه(یثرب)و غسان روزگار می‏گذرانیدند و رقیب اصلی اعراب عدنانی بودند از دو طایفه و قبیله بزرگ و مقتدر به نام«اوس»و«خزرج»(22) تشکیل شده بودند.این دو رقیب نیز در ادوار مختلف‏ با یکدیگر به نبرد پرداخته و رقابتهای عمدهء آنان برای‏ کسب قدرت و سلطه بر دیگری،آسایش را از همگان‏ سلب کرده بود.تاریخ عرب مملو از داستانها و حوادث‏ مربوط به این جنگهاست که از آنها با عنوان«ایام‏ العرب»یاد شده است.نبردهای یوم الربیع،یوم سمیر، یوم حاطب و آخرین درگیری آنان یوم بعاث از این مقوله‏ بود.(23)این دو قبیله به علت رقابتها و نبردهای‏ داخلی،هیچ‏گاه نتوانستند اتحاد خویش را در مقابل‏ رقیب اصلی یعنی عدنانیان حفظ کنند.

هیچ قدرتی وجود نداشت که بتواند این دو رقیب را به تفاهم برساند و جامعهء متفرق را انتظام بخشد.در اینجا بود که پیامبر(ص)به عنوان عامل وحدت رخ نمود و قبایل خزرج که از این درگیریهای خانمان برانداز به‏ تنگ آمده بودند در سال یازدهم و دوازدهم بعثت رسول‏ خدا(ص)دو پیمان عقبهء اول و دوم را با آن حضرت‏ منعقد ساخته و از ایشان خواستند تا با ورود به یثرب به‏ این درگیریها و کینه‏ها به عنوان محور وحدت پایان‏ دهد.از اینجا بود که رسول خدا(ص)به عنوان فرمانروای‏ مطلق جهت التیام بیماری عداوت و دشمنی و اعاده‏ امنیت بدان صوب حرکت فرمود(24)و قبایل مختلف و متعدد یمانیان را تحت عنوان انصار متحد ساخت.(25)

و بالاخره با مهاجرت عدنانیان مسلمان شده به یثرب، دو جناح نیرومند یمانی و عدنانی را تحت عنوان انصار و مهاجر در لوای اسلام به یکدیگر پیوند اتحاد زد(26)،با عقد پیمان مواخاة و برادری،آنان را با یکدیگر برادر ساخت و از دشمنان کینه‏توز دیروز،دوستان و برادران و یاران دلسوز و صمیمی ساخت.

ارزشها و ساختار نظام قبیله‏ای نتوانست این اتحاد را عمیق و ناگسستنی سازد،بلکه برادری و اتحاد صرفا در سایهء منادی وحدت بخش آن یعنی رسول خدا(ص) دوام داشت و در اعصار بعدی مجددا از هم گسست و کینه‏ها دوباره ظاهر شد.البته ناگفته نماند که در همان اوان اسلام نیز بروز اختلافات بین این دو جناح و قبایل مختلف زنگ خطر و هشداری بود که این‏ اختلافات و ارزشهای جاهلی و تعصبات قبیله‏ای‏ می‏تواند دوباره با کوچکترین بهانه و غفلتی به‏ فاجعه‏های بزرگی تبدیل شود.به ویژه که این اختلافات‏ و رقابتها با ظهور اسلام نوعی چهرهء اعتقادی و مذهبی‏ نیز به خود گرفته بود و به استثنای معدودی،بسیاری از افراد جناح عدنانی با سردی یا خشونت با دین اسلام‏ رو به رو شدند و پیامبر(ص)را ناچار ساختند تا با هجرت‏ به مدینه،خود را در حمایت یمانیان یعنی جناح رقیب‏ قرار دهد.این حمایت برای آنان(عدنانیان)بسیار سنگین و غیر قابل تحمل بود.درگیریها و جنگهایی که‏ بین این دو نیرو بر سر اسلام در«بدر»،«احد»،«خندق» و...اتفاق افتاد کینه‏ها را دو چندان کرد.با فتح مکه و در حقیقت با از دست رفتن تسلط و سیادت قریش به‏ عنوان بزرگترین قبیلهء عدنانی و برتری و غلبه قحطانیان‏ بر مکه،ندای تجدید تخاصمات از سوی بزرگ و رئیس‏ قبیلهء خزرج و در حقیقت،بزرگ انصار-سعد بن عباده‏ -به گوش رسید که«الیوم،یوم الملحمه»(27)[امروز روز انتقام و کشتار است‏]و همین امر باعث شد تا پیامبر(ص)به علی(ع)بگوید پرچم را از دست سعد بن‏ عباده بگیرد و شعار«الیوم یوم المرحمه»[امروز روز رحمت و گذشت است‏]را سر دهد.(28)

در جنگ حنین نیز به هنگام تقسیم غنایم که‏ پیامبر(ص)برای جذب قلوب عده‏ای از بزرگان قریش،به‏ آنان سهم زیادتری بخشید(29)ندای حرقوص بن زهیر (30)از جناح یمانی بلند شد که«اعدل یا محمد»[ای‏ محمد عدالت کن‏](31).

همچنین به هنگام پایان جنگ مریسیع(یکی از جنگهای بین مسلمانان و کفار)بر سر برداشتن آب از چاه میان یکی از انصار و غلام عمر بن خطاب که از مهاجران بود درگیری پیش آمد و دو نفر به قتل‏ رسیدند و بیم آن می‏رفت که این ماجرا به یک درگیری‏ گسترده تبدیل گردد و کینه‏های یمانی و عدنانی را از نو زنده سازد که با وساطت چند تن از ریش سفیدان‏ غائله ختم یافت و پیامبر(ص)دستور حرکت داد تا درگیری شدت بیشتری نیابد(32).در این هنگام‏ عبد الله بن ابی بن سلول که از سرکردگان منافقان در مدینه بود از فرصت به دست آمده به نحو مطلوب بهره‏ برد و با بیان سخنانی کینه‏های قدیمی بین عدنانی و قحطانی را تازه کرد.او خطاب به انصار و مردم مدینه‏ گفت این همان چیزی است که خود خواسته‏اید،شما اینان را به شهر خود دعوت کردید و هر آنچه داشتید با آنان قسمت نمودید.خود گرسنگی کشیدید ولی آنان‏ را سیر کردید و پناه دادید.حال که از پرتو شما جانی‏ گرفته‏اند علیه شما موضع می‏گیرند.وی ضرب المثلی‏ بسیار زشت در مورد انصار زد و گفت سگ همسایه را سیر کن تا شکمت را بدرد،به خدا سوگند همین که به‏ مدینه رسیدیم آنان را از خانه و کاشانهء خود بیرون‏ می‏کنیم و آنان را با چنان ذلتی مواجه خواهیم ساخت‏ که دیگر پناهی نداشته باشند.(33)بعضی از صحابه‏ چون زیدبن ارقم این سخنان را به گوش پیامبر(ص) رسانیدند و حتی فرزند عبد الله بن ابی از رسول‏ خدا(ص)خواست تا اجازه دهد پدرش را به قتل برساند ولی آن حضرت نپذیرفته و فرمودند آیا می‏خواهید دشمنان بگویند پیامبر یاران خود را می‏کشد؟

در جایی دیگر نیز(حادثهء افک)با وقوع درگیری‏ لفظی میان سران اوس و خزرج نزدیک بود کار به‏ درگیری میان مسلمانان کشیده شود.زیرا هر دو قبیله‏ یکدیگر را متهم می‏ساختند که نزد پیامبر(ص)علیه‏ قبیلهء رقیب موضع گرفته و مترصد فرصت هستند تا از پیامبر(ص)فرمان قتل پخش کنندگان داستان‏ افک(34)را بگیرند.

از جهت دیگر،مسائلی چون‏ اعتراض به فرماندهی زیدبن حارثه(35) و فرزندش اسامة بن زید مبین استمرار ارزشهای‏ قبیله‏ای و جاهلی بود.کوتاه سخن آنکه تنها حضور رسول خدا(ص)آن هم فقط در مقطعی کوتاه سد مستحکمی در مقابل بروز این ارزشها ایجاد کرد.

طبیعی بود که با رحلت آن منادی وحدت،خصائل و خصایص قبیله‏ای از نو احیاء و برادران و یاران فداکار دیروز،برای کسب قدرت و سلطه با یکدیگر کینه بورزند و زحمات پیامبر خدا را نقش بر آب سازند. مواضع پیامبر(ص)و خلفا در مقابل نظام قبیله‏ای

همان گونه که روشن است اسلام در محیطی ظهور یافت که نظام قبیله‏ای در آن سیطره و نفوذ مطلق‏ داشت.پیامبر(ص)در اولین تعالیم خود موقعیت و ساختار نظام قبیله‏ای را با خطر و بحران جدی رو به رو ساخت.در واکنش به آنچه که اسلام با آن به مخالفت‏ برخاسته بود رؤسای قبایل کوشیدند موضعی تهاجمی‏ اتخاذ کنند.گروهی از آنان گمان می‏بردند که‏ پیامبر(ص)می‏کوشد زعامت و رهبری را از دست آنان‏ خارج سازد و قبایل آنان را تحت سلطهء قریش درآورد.از آنجا که پیامبر(ص)می‏دانست حساسیت زعمای قبایل‏ به خاطر کاهش نفوذ و قدرت و به مخاطره افتادن‏ منافع مادی است،تلاش کرد در جهت تألیف قلوب‏ آنان گامهایی بردارد.هدایا و تقسیم غنایم و فی‏ء بین‏ آنان تأثیر زیادی در جذب آنان داشت همچنین در مواقع مختلف،رسول خدا(ص)از غنایم جنگ‏ها سهمی‏ افزون بر دیگران به این افراد می‏داد.در فتح مکه نیز امتیازاتی به ابو سفیان بزرگ مکه داد از جمله اینکه هر کس به خانهء ابو سفیان پناه برد ایمن است.

رسول خدا(ص)در مدینه و به هنگام هجرت،پیمان‏ مؤاخاة و برادری بین مهاجرین و انصار را مطرح کرد و بدین وسیله پیمانهای قبیله‏ای را سست نمود.افزون‏ بر آن،پیامبر در حجة الوداع تمام پیمانهایی را که در عصر جاهلیت منعقد شده بود ملغی کرد و به این ترتیب‏ آخرین ضربات را بر پیکر نظام قبیله‏ای وارد آورد.

خلفای پس از رسول خدا(ص)نیز همانند ایشان‏ همت خود را متوجه نبرد و برخورد با عصبیت‏های‏ قبیله‏ای و سرکوبی مدعیان آن کردند.

-ابو بکر بدون کوچکترین اهمالی،مواضعی شدید در جریان ردّه علیه قبایل از خود نشان داد و فرمان قلع و قمع آنان را صادر کرد چرا که او در این غائله خطری‏ جدی علیه دولت نوپای اسلامی می‏دید.البته این امر را باید در مورد قبایلی که نسبت به عدم دستیابی بنی‏ هاشم و علی(ع)به قدرت معترض بودند مستثنی کرد زیرا برخورد با آنان هیچ گونه دلیل و توجیه شرعی به‏ همراه نداشت از جمله قتل عام قبیلهء بنی یربوع و قتل‏ مالک بن نویره و...که در مبحث بعدی بدان اشاره‏ خواهیم داشت.

موضع ابو بکر در مقابل رؤسای قبایل مرتد و اشراف‏ آن بیشتر ناشی از مقتضیات و تدابیر و مصالح سیاسی‏ بود.وی عده‏ای از آنان را به بدترین وضع به قتل رساند و در مقابل عده‏ای چون اشعث بن قیس را بخشید و حتی ام فروه خواهر خویش را به عقد او درآورد.

عمر بن خطاب از سلف خود در قلع و قمع عصبیت و نزاعهای قبیله‏ای سخت‏گیرتر بود.او هرگز به رؤسای‏ قبایل اجازه نمی‏داد تا قدرت خویش را تثبیت کرده و بر آن بیفزایند و به اشراف و ثروتمندان اجازه نمی‏داد ثروت و دارایی و املاک خویش را افزون کنند.وی حتی‏ به صحابه اجازه نمی‏داد از مدینه خارج شوند زیرا معتقد بود اگر آنان به جهاد بروند پس از تصرف زمینها، به زمینداری و ثروت‏اندوزی پرداخته و برای خود قدرت‏ و مقامی کسب خواهند کرد.بسیار ساده لوحی است‏ اگر بپذیریم قتل عمر بن خطاب،این خلیفه سخت‏گیر نسبت به بنی امیه و اشراف القبایل صرفا تراوش یافته‏ از عقل و فکر فردی مجهول الهویه و ایرانی به نام ابولؤلؤ بوده است بلکه باید در قتل او ردپای اشراف اموی از جمله مغیرة بن شعبه را که عمر نسبت به آنان شدت‏ عمل به خرج می‏داد پی جست.می‏بینیم که سرانجام‏ این مانع بزرگ از سر راه آنان برداشته شد و در حقیقت‏ زمینه برای به قدرت رسیدن یکی از همان اشراف یعنی‏ عثمان بن عفان فراهم گردید.عثمان،اشراف و رؤسای‏ قبایل را دوباره قدرت بخشید و در کالبد نظام قبیله‏ای‏ و جاهلی روح تازه‏ای دمید و در تمام ارکان خلافت، اشراف و رؤسا و بزرگان قبیله‏ها را دخالت داد.به‏ گونه‏ای که عملکرد سوء آنان دامنگیر خودش شد و مردم عاصی و جان به لب آمده به قتل او مصمم شدند.

امام علی(ع)نیز در دوران خلافت خویش موضعی‏ بسیار سخت علیه عصبیت و روح قبیله‏گرایی از خود نشان داد.مانند سفارش آن حضرت به یکی از یاران‏ خود که:اگر مردم را دیدی به سوی عشیره‏گری و قبیله‏گرایی دعوت می‏کنند آنان را با شمشیر بزن تا به‏ سوی خدا و سنت پیامبر(ص)و کتاب خدا بازگردند، این عصبیت و حمیت از خطرات شیاطین است پس از این امر کناره گیرید و...(36)

مواضع سیاسی قبایل در زمان رحلت پیامبر(ص)

اشاره شد که پس از رحلت پیامبر(ص)ریشه‏های‏ عصبیت قبیله‏ای مجددا نضج گرفت.در عرصهء سیاسی‏ این دوران که با ظهور سقیفه بنی ساعده و قدرت نمایی‏ قبایل شکل می‏گیرد در مدینه(مرکز حکومت اسلامی) سه قبیله(در معنای عام)به طور جدی و فعال حضور دارند و هر یک می‏کوشند تا سیادت و رهبری را به‏ قبیله خود اختصاص داده و دست دیگری را از آن کوتاه‏ سازند.این سه قبیلهء عمده عبارتند از:قریش،اوس و خزرج.

1-تلاش قریش برای دستیابی به قدرت

قبل از آنکه به مواضع قریش در این دوران و تلاشهای‏ گسترده آن برای کسب قدرت سیاسی بپردازیم‏ اشاره‏ای مختصر به قبایل و طوایف تشکیل دهندهء آن‏ داریم:

قریش شامل تعدادی قبیله بوده که از قرنها قبل از بعثت رسول خدا(ص)در مکه سروری داشته و به امر تجارت و صیانت از کعبه می‏پرداختند.مقارن ظهور اسلام،قریش در قدرت کامل به سر می‏برد.و با اعتلای‏ کلمه توحید و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه‏ قدرت از دست اشراف القبایل قریش خارج شد.(به‏ خصوص پس از فتح مکه)اما با رحلت رسول خدا(ص) قریش دوباره به تکاپو افتاد تا مجددا قدرت سیاسی از دست رفته را به دست آورد.یکی از تیره‏های قریش‏ «تیم بن مره»است که از تیره‏های غیر معروف و کم‏ اهمیت قریش به شمار می‏رفته است.تیرهء«عدی بن‏ کعب»نیز به لحاظ اعتبار،وضع مشابهی با تیم بن مره‏ داشت.«ابو بکر بن ابی قحافه»در رأس تیرهء اول و«عمر بن خطاب»در رأس تیره دوم برای احیای قدرت قریش، بلافاصله پس از رحلت رسول خدا(ص)به سوی سقیفه‏ بنی ساعده(که متعلق به بنی ساعده از قوم خزرج بود) شتافتند و در بین راه ابو عبیدة بن جراح را نیز همراه خود ساختند.

قریش به محض آگاهی از اجتماع قبایل اوس و خزرج در سقیفه بنی ساعده برای تعیین کردن مسأله‏ رهبری جامعه به آنجا شتافتند تا مبادا رقبای آنان یعنی‏ انصار که اینک در قالب قبیله اوس و خزرج متشکل‏ شده بودند قدرت را در انحصار خود درآورند.

با تأملی کوتاه در سخنان بزرگان مهاجرین و نیز انصار در سقیفه،می‏توان تلاش برای تجدید بنای‏ قبیله‏گرایی را مشاهده کرد.اولین سخنران از قریشیان، ابو بکر بن ابی قحافه بود.سخنان و استدلال ابو بکر در مقابل انصار بر مدار شرافتهای قبیله‏ای،نسبها و ارزشهای قومی می‏چرخید.وی گفت:ما اولین مردم‏ در اسلام هستیم و در میان مسلمانان مسکن ما در مرکز است.نسب ما شریف‏ترین است و ما رابطه‏ خویشاوندی نزدیکتری با پیامبر(ص)داریم و شما (انصار)برادران اسلامی ما و شریکان ما در دین‏ هستید،شما به ما یاری دادید و ما را حفظ و حمایت‏ کردید،خداوند بهترین پاداش را به شما عنایت فرماید.

از این رو ما امرا هستیم و شما وزراء(انتم الوزراء و نحن‏ الامراء)،اعراب هرگز خود را تسلیم قبیله‏ای جز قریش‏ نخواهند کرد.آنگاه ابو بکر برای مجاب ساختن دیگران‏ حدیثی از پیامبر نقل کرد که:«الائمة من قریش»(37) [پیشوایان از قریش هستند].بنابراین با برادران‏ مهاجرتان در آنچه خداوند به آنها ارزانی داشته است‏ رقابت نکنید.(38)

ابو بکر دقیقا بر عواملی دست گذاشت که همه‏ حاکی از تکیه بر شرافتهای قومی و قبیله‏ای است.این‏ عوامل وقتی با سوابقی چون سبقت در اسلام، مصاحبت با پیامبر در غار،امامت نماز به هنگام بیماری‏ پیامبر و امتیاز مهم کهولت سن همراه گردید زمینه را برای موفقیت ابو بکر در قرار گرفتن بر مسند خلافت‏ فراهم آورد.در پیروزی قریش،نقش عمر بن خطاب را نباید نادیده انگاشت.ابن ابی الحدید می‏گوید اگر عمر و تلاشهای او نبود ابو بکر به خلافت نمی‏رسید.(39)عمر همچون ابو بکر در استدلالات خود در قبولاندن خلافت‏ قریش از اهرمهای قبیله‏ای و قومی جاهلی بهره‏ می‏برد.او در پاسخ حباب بن منذر از بزرگان اوس که‏ می‏گفت از ما یک امیر و از شما نیز یک امیر،جواب داد چقدر مضحک است،دو شمشیر در یک نیام‏ نمی‏گنجد!به خدا سوگند اعراب هرگز با قدرت شما توافق ندارند در حالی که پیامبرشان از دیگران(قبیلهء قریش)است(40).وی چون دید در سقیفه جنجال به‏ پا شد و آتش منازعات شعله‏ور گردید برای اینکه زمام‏ امور از دست او خارج نشود و خواسته او،در معیت با ابو بکر تحقق یابد پیش دستی کرده و مسأله را فیصله‏ داد.بدین صورت که دست در دستان ابو بکر گذاشت و او را به پذیرفتن بیعت وادار ساخت،(41)بدین صورت‏ قبیلهء قریش و در رأس آنان طایفهء تیم بن مره‏ پیروزمندانه از سقیفه خارج شدند و خلافت را به قبیلهء خود اختصاص دادند.

تلاش قبایل قحطانی در سقیفه بنی ساعده

در کنار قبیلهء قریش،که در حقیقت جزو قبایل‏ عدنانی است قبایل قحطانی شامل اوس و خزرج یا یمانیان،پس از شنیدن خبر رحلت رسول خدا(ص)در سقیفه بنی ساعده که متعلق به طایفهء بنی ساعده از طوایف خزرج بود اجتماع کردند تا سعد بن عباده رئیس‏ قبیلهء خزرج را که از صحابهء بزرگ رسول خدا(ص)و از انصار بود به حکومت برسانند.(42)

قبایل اوس و خزرج که از انصار بودند،خود را از قریش(مهاجرین)به حکومت و جانشین پیامبر(ص) محق‏تر می‏دانستند،به ویژه آنکه رسول اکرم بارها مقام‏ و مرتبت انصار را گوشزد نموده و دعاهای فراوانی در حق آنها کرده بودند.سعد بن عبادهء خزرجی،کاندیدای‏ خلافت از قبیلهء خزرج و از صحابهء بزرگ بود که در پیمان عقبه همراه هفتاد تن از اهل مدینه اسلام آورده‏ و در تمامی نبردها و غزوات(جز بدر)حضور داشته و از جایگاه و موقعیت ویژه‏ای نزد پیامبر برخوردار بود.

مطلب دیگری که انصار و قبایل قحطانی را نسبت به‏ دستیابی به قدرت تحریض و تشویق می‏کرد،ترس از سلطهء قریش و در حقیقت،عدنانیان بود که در طول‏ قرنها برای سیادت بر شبه جزیره با یکدیگر نزاع و اختلاف داشتند.سعد بن عباده،تفکر استحقاق خلافت‏ از سوی انصار را در سقیفه بنی ساعده چنین نمایان‏ می‏سازد؛ای انصار شما سخت‏ترین مبارزات را در برابر دشمنان محمد(ص)داشتید تا آنکه عرب با شمشیرهای‏ شما مطیع و منقاد گشت و پیامبر(ص)در حالی از دنیا رفت که از شما راضی بود.(43)

حباب بن منذر،از دیگر بزرگان قبیلهء خزرج نیز انصار را هشدار داد که مبادا مهاجرین،آنان را بفریبند.وی‏ سپس بر پیشی داشتن انصار در گرویدن به اسلام اشاره‏ کرد و اسلام آوردن قریش را مرهون زحمات انصار و فداکاریهای آنان دانست.او خطاب به قریش گفت:از این می‏ترسیم که اگر امروز این امر در دست شما محکم‏ شود بخاطر کینه‏هایی که از ما دارید با ما نبرد و ستیزه‏ کنید.(44)

او از روی تعصب به احیای کینه‏های قدیمی در رقابتهای گذشته پرداخت و گفت:ای انصار،اگر اینان‏ (مهاجران)از آنچه شما می‏خواهید ابا کردند از سرزمینتان بیرونشان کنید و نگذارید خلافت به‏ دستشان بیفتد.به خدا سوگند اگر بخواهند ما این کار را مانند نخست برمی‏گردانیم،هر که پیشنهاد مرا رد کند با شمشیر او را به خاک مذلت می‏مالم.(45)

حباب بن منذر پس از گفته‏های فوق ناگهان تغییر موضع داد و چون بیم داشت مهاجران تن به خواسته‏ انصار ندهند گفت:«اگر نپذیرفتند آنگاه می‏گوییم از ما یک امیر و از شما نیز یک امیر(منا امیر و منکم‏ امیر)».(46)بیان مطلب اخیر،موضع انصار را به ضعف‏ کشانید و آنان را در مقابل رقیب آسیب‏پذیر ساخت.

رقابتهای دیرینه و حسادتهای قبیله‏ای و قومی میان‏ اوس و خزرج نیز به شکست انصار کمک کرد.به عنوان‏ نمونه می‏توان از بشیربن سعد خزرجی(پسر عموی‏ سعدبن عباده)یاد کرد.او اولین کسی بود که با ابوبکر بیعت کرد و به این ترتیب راه شکست انصار را هموارتر نمود.(47)

کارشکنی و اختلاف میان بزرگان اوس و خزرج و حمایت چند تن از بزرگان اوس که نمی‏توانستند سیادت و برتری رقیب دیرینه خویش(قبیلهء خزرج)را تحمل کنند و به عبارت دیگر،سیادت و برتری عدنانیان‏ را مطلوبتر می‏دانستند،کار انصار را به کلی به انحطاط کشاند.اسید بن حضیر از قبیلهء اوس این حسادت را چنین آشکار ساخت.«اگر امارت به سعد بن عباده‏ (خزرجیان)برسد پیوسته در میان آنان ثابت خواهد بود و این برای آنان فضیلتی است که هیچگاه بهره‏ای از خلافت به شما نخواهد رسید پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.(48)

بشیر بن سعد از قبیلهء خزرج نیز انصار را به بیعت با ابوبکر فرا خواند.با بیعت این دو تن و همچنین‏ ابو عبیده و عمر بن خطاب با ابوبکر،شکست خزرج و اوس قطعی شد و خلافت به خاندان تیم بن مره از قبیلهء قریش رسید.

پی‏نوشت:

(1)-به لحاظ حجم و میزان واحد اجتماعی شعب مقدم بر قبیله‏ است و شامل چند قبیله می‏باشد.

(2)-ابن عبدربه،«العقد الفرید»3/335؛نویری،«نهایة الارب فی‏ فنون الادب»2/277؛ابن منظور،«لسان العرب»مادهء شعب،قبیله؛ زبیدی،«تاج العروس»،مادهء شعب

(3)-ابن منظور،«لسان العرب»،ماده قبیله؛ابن حزم اندلسی، «جمهرة انساب العرب»ص 431

(4)-البته در چند مورد معدود این تعریف نقض می‏گردد زیرا چند قبیله هستند که به پدر واحدی نمی‏رسند و این تعریف بر آنان صدق‏ نمی‏کند مثل قبایل تنوخ،غسان و العباد.

(5)-احسان النص،«العصبیة القبلیه»ص 14.

(6)-کاهن متولی امور شرعیهء قبیله مثل نذورات برای بتها و متوسل شدن به آنها و شفاعت بود.کاهن واسطه بین مردم و خدا و مفسر کلام خدا بوده است.کاهنها سجعها و شعرهای فراوانی‏ داشتند که همانند رمالها و فالگیریهای امروزی است.

(7)-شاعر در نظام قبیله‏ای ارزش بسیاری داشت.عرب تصور می‏کرد شاعران انسانهایی هستند که به آنان از طرف اجنه مفاهیمی‏ القاء می‏گردد زیرا افکاری از غیب به او القاء شده و او به وسیله شعر آن مفاهیم را به دیگران انتقال می‏دهد.

(8)-خطیب کسی بوده که مسائل فرهنگی و امور اجتماعی را بر عهده داشته است.معمولا در نحوهء برخورد با دیگران،مسائل‏ اخلاقی،سیاسی و آداب اجتماعی را مطرح می‏کرده است.

(9)-فیلیپ حتی،«تاریخ العرب»صص 51-53.

(10)-رک.جواد علی،«المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام»، 4/546-555

(11)-پیشین 5/238.

(12)-ابن منظور،«لسان العرب»9/457

(13)-جواد علی،«المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام»5/264.

(14)-نسب قحطان چنین است:قحطان یا یقطان بن عابر(هود النبی(ع))ابن شانح بن ارفخشر بن سام بن نوح بن کمک بن متوشلخ‏ بن افنوح(ادریس النبی(ع))بن یردبن مهلاییل بن قینان بن انوش‏ بن شیث بن آدم.

(15)-ابن عبدربه اندلسی،«العقد الفرید»3/369

(16)-جواد علی،همان کتاب،1/354

(17)-نویری،«نهایة الارب فی فنون الادب»2/392

(18)-ابن حزم،«جمهرة انساب العرب»ص 8؛نویری،همان کتاب‏ 2/352

(19)-نویری،همان کتاب،2/310

(20)-جواد علی،همان کتاب،4/467

(21)- yrotsiH.G.D.htragoH fo aibarA , .P 81

(22)-اوس و خزرج فرزندان حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر از قبیلهء ازدبن الغوث بن بنت بن زید بن کهلان بودند(ابن عبدربه، «العقد الفرید»3/369)که در مناطق جنوبی جزیرة العرب زندگی‏ می‏کردند.این دو قبیله که از قحطانیان بودند پس از خرابی سد مأرب به یثرب مهاجرت کردند.

(23)- lrac namlekorB , yrotsiH fo eht cimalsI lepoep .P 61.

(24)- aidopolcycnE , aklinatirB , .V 51, .P 746

(25)-ابن هشام،«السیرة النبویه»2/84؛طبری،«تاریخ الطبری» 2/28؛ابن اثیر،«الکامل فی التاریخ»2/221

(26)-بیضون،زکار،«تاریخ العرب السیاسی من فجر الاسلام حتی‏ سقوط البغداد»ص 43،ابن سعد،«الطبقات الکبری»1/238

(27 و 28)-ابن اثیر،همان کتاب،2/246

(29)-محمد کرد علی،«الاسلام و الحضارة العربیة»،ص 99.این‏ افراد 31 نفر بودند که سهم مؤلفة القلوب از سوی رسول خدا(ص)به‏ آنان تعلق یافت تا قلب ایشان را به اسلام جذب نماید.

(30)-لقب وی«ذو الخویصره»بود.نامبرده بعدها در جنگ صفین‏ از سرکردگان خوارج شد و در جنگ نهروان با علی(ع)جنگید.وی‏ همان کسی است که در حادثهء غدیر خم که پیامبر(ص)علی(ع)را به ولایت و جانشینی خود برگزید به پیامبر(ص)گفت آیا این امر به‏ اجازه و فرمان خداست یا به اجازهء رسول خدا؟و آن حضرت با حالتی‏ خشم آلود گفتند به اجازه خدا و رسول اوست.البته این مسأله به‏ فردی به نام حرث بن نعمان الفهری نیز نسبت داده شده است‏ (محمد طویل،«تاریخ العلویین»ص 73).

(31)-طبری،همان کتاب 2/360؛ابن هشام،همان کتاب‏ 4/139.

(32)-واقدی،«المغازی»2/415.

(33)-واقدی،همان جا

(34)-حادثه افک در مورد عایشه است.وی روزی به همراه کاروان‏ مسلمانان در استراحتگاه آنها از قافله عقب ماند و فردای آن روز مردی به کمک او شتافته و بر شترش سوار کرده و به کاروان و خدمت‏ پیامبر(ص)رسانید.قبل از آنکه عایشه به کاروان برسد جو نامطلوبی‏ علیه وی پدید آمده بود و منافقان و شخص عبد الله بن ابی علیه‏ عایشه جوسازی کردند و می‏خواستند همسران پیامبر(ص)را متهم‏ نمایند.پیامبر(ص)از این قضیه به شدت رنجیده خاطر شد(واقدی، همان کتاب 3/430)

(35)-زیدبن حارثه در عصر جاهلیت،در یکی از نبردهای قبیله‏ای‏ به غلامی گرفته شد و در بازار عکاظ حکیم بن حزام وی را خرید و سپس به خدیجه همسر پیامبر بخشید.او نیز زید را به رسول خدا (ص)بخشید زیدبن حارثه اولین مردی بود که پس از علی(ع)اسلام‏ آورد(ابن هشام،همان کتاب 1/264)پدر زید پس از چندی نزد پیامبر(ص)آمد و فرزندش را از آن حضرت طلب کرد.پیامبر(ص) نیز زید را مخیر ساخت و او ماندن نزد رسول خدا(ص)را ترجیح داد.

آن حضرت زید را در سال هشتم هجرت به فرماندهی سپاهی که عازم‏ موته بود برگزید و سرانجام در این جنگ نیز شهید شد(ابن حجر عسقلانی؛«الاصابه فی تمییز الصحابه»1/545)بسیاری از کبار و بزرگان صحابه نسبت به فرماندهی وی اعتراض داشته و از پیامبر (ص)می‏خواستند تا یکی از ریش سفیدان را(بر اساس امتیازات‏ عصر جاهلی)به فرماندهی سپاه برگزیند.دو سال بعد به هنگام‏ بیماری پیامبر(ص)سپاهی برای هجوم به سرزمین موته به‏ فرماندهی اسامه فرزند زید تدارک دیده شد که باز بزرگان صحابه‏ نسبت به فرماندهی اسامهء هفده ساله اعتراض کردند و رسول‏ خدا(ص)با خشم و ناراحتی فرمود این چه سخنانی است که در مورد اسامه می‏گویند به خدا سوگند وی لایق فرماندهی است همان گونه‏ که پدرش بود و این اعتراض را قبلا نیز در مورد پدرش داشتید(ابن‏ حنبل،المسند جزء 5 حدیث 5702 و 5847)

(36)-ابن ابی الحدید،«شرح نهج البلاغه»1/352.

(37)-شعار«الائمه من قریش»حدیثی است که گردانندگان و کارگزاران سقیفه ساختند و بعدها بنی عباس هم از آن سود جستند و متأسفانه بعضی از مورخان و بزرگان نیز بدون تأمل در این حدیث،به‏ آن استناد کردند.در صورتی که بین ائمه از بنی هاشم که شاخه و تیره‏ای از قبیله قریش هستند با کل قریش اشتباه شده است.در واقع‏ باید گفت این موضوع بیشتر یک نظریه نژادی است تا اعتقادی.

علی(ع)قریش را درختی می‏دانست که بنی هاشم میوهء آن هستند و می‏گفت:به درخت آن دست یافتید و میوهء آن را رها ساختید(خطبهء 66 نهج البلاغه؛ابن ابی الحدید،شرح نهج البلاغه 6/4).باید گفت اگر امامت و خلافت از قریش است،بنی هاشم نیز تیره و طایفه‏ای از قریش بود،آن هم معتبرترین طایفه‏ای که پیامبر(ص)نیز از میان آن بود.

(38)-ابن اثیر،همان کتاب 2/327،329،ابن قتیبه،«عیون‏ الاخبار»2/254

(39)-ابن ابی الحدید«شرح نهج البلاغه»2/38

(40)-همان کتاب 2/43

(41)-همان،2/43

(42)-ابن سعد،«الطبقات الکبری»3/616

(43)-ابن اثیر،«الکامل»2/328؛ابن قتیبه،«الامامة و السیاسه» 1/5

(44)-بلاذری«انساب الاشراف»1/582

(45)-ابن اثیر،همان کتاب 2/330،بلعمی،تاریخنامه طبری‏ 1/338

(46)-بلعمی،همان 1/336

(47)-ابن قتیبه،«الامامة و السیاسه»1/9؛طبری،«تاریخ الطبری» 4/1348؛ابن اثیر،«الکامل»2/339

(48)-ابن اثیر،همان کتاب 2/330